

# امپدکلس (Ἐμπεδοκλῆς)

## گزیده ای از پاره ها و شواهد\*

### دنیل گراهام

ترجمه محمد باقر قمی

#### الف) زندگی

۱. دیوگنس لائرتیوس

امپدکلس اهل آکراگاس؛ برخی می گویند شاگرد پارمنیدس بوده و برخی حتی می گویند شاگرد گزنوفانس بود. ... ارسطو می گوید امپدکلس اولین کسی بود که خطابه را کشف کرد. ... نویسنده اشعار و نمایشنامه های تراژیک و رساله های سیاسی ... هم یک طبیب بود و هم بهترین سخنران؛ استاد گرگیاس. ... بسیار مورد توجه بود و بیش از هر کس دیگری از او سخن گفته می شد. ...

هیپوبوتوس می گوید وقتی [امپدکلس پس از آنکه زنی به کما رفته را شفا داده بود] درخواست، به کوه آتنا رفت و بر لبه دهانه آتش فشان ایستاد و به درون آتش پرید و ناپدید شد به این امید که درباره اش گفته شود خدا شده بود. اما بعد نیرنگش فاش شد چون یکی از کفش هایش به بیرون پرتاب شد. او کفش های برنزی پوشیده بود.

۲. سودا

ابتدا شاگرد پارمنیدس بود و دوست او شد. برخی می گویند امپدکلس شاگرد تلاگس بود و پسر فیثاغورس. فیلسوفی طبیعی (φιλόσοφος φυσικός) و شاعری حماسی [بود]. در حدود المپیاد ۷۹ [۴۶۰-۴۶۴] زندگی می کرد. با تاج گل بر سر، کفش های برنزی در پا حلقه دلفی در دست به شهرهای همسایه می رفت تا عقایدی درباره اش پیدا کنند که او خداست...

او را مانع بادها می خواندند چون بادی قوی که آکراگاس را به ستوه می آورد را با قرار دادن پوست الاغ ها در اطراف شهر متوقف کرد؛ گرگیاس خطیب اهل لئونیتنوس شاگرد او بود.

۷. اوسیبیوس

امپدکلس و پارمنیدس فیلسوفان طبیعی مشهوری بودند.

۱۳. دیوگنس لائرتیوس

اشعارش درباره طبیعت و پالایشها (ὁι καθαρμοι) به پنج هزار بیت [خط] می رسید و رساله پزشکی اش به ششصد [خط]. پیش تر درباره تراژدی هایش سخن گفته ایم.

۱۴. سودا

او درباره طبیعت موجودات (Περὶ φύσεως τῶν ὄντων) را به شعر حماسی سرود، دو کتاب حدود دو هزار بیت، تحقیقات پزشکی به نثر و بسیاری دیگر.

ب) فلسفه

ب – ۱) مقدمه و معرفت شناسی

۲۰. سکستوس

۵ (۳) ... هر کس تنها به چیزی اعتقاد دارد که به طور اتفاقی با آن مواجه شده

هنگامی که به هر طرف کشیده می شوند، <هر کس> ادعا می کند کل (ὅλον) را یافته است

پس این چیزها توسط انسانها نه دیده شده و نه شنیده

و نه توسط عقل درک شده. <اما> تو چون بدینجا روی کرده ای

تا آنجا که میرندگان می توانند بدان دست یابند، در خواهی یافت

۲۱. سکستوس

(۴) ... اما بیا، نظاره کن هر چیز را با هر وسیله ای که بدان روشن است

۱۰ نه داشتن هیچ دیدی مطمئن تر از شنیدن است (μήτε τιν' ὄψιν ἔχων πίστει πλέον ἢ κατ' ἀκουήν)

و نه دوباره به صدا درآوردن شنیدن بیش از شفاف سازی های زبان [روشن است]

و نه از هیچ یک از [اعضای] دیگر که از آنها به فهم راهی است (πόρος ἐστὶ νοῆσαι)  
از اعتماد خودداری کن اما هر چیز را به گونه ای که روشن است درک کن (νόει δ' ἢ δῆλον ἕκαστον)

۲۲. هیپولیتوس

(۵) اگر با قرار دادن [این ایده ها] در ذهن شلوغ تو

آنها را مهربانانه و با اندیشه ناب ملاحظه می کنی

آنها همه مطمئناً تو را در طول زندگی همراهی می کنند

و تو بسیاری [اندیشه های] دیگر از آنها حاصل خواهی کرد چرا که آنها رشد می کنند

۵

در هر ویژگی ای بنا بر طبیعتی که آن دارد

اما اگر تو موضوعات دیگری را جستجو می کنی، چنانکه دیگر مردان

موارد بسیاری بر می آیند و اندیشه ها را کند می کنند

و ناگهان تو را ترک می کنند وقتی سالی سپری می شود

با اشتیاق برای رسیدن به همجنسان خود

۱۰

چون بدان که همه چیزها سهمی از اندیشه و سهمی از عقل دارند.

(πάντα γὰρ ἴσθι φρόνησιν ἔχειν καὶ νόματος αἴσαν)

ب- ۲) آرچه ها و عناصر

۲۶. آنتیوس

(۹) نخست چهار ریشه همه چیز را بشنو:

زئوس درخشان، هرای زندگی بخش، آیدونیوس

و نستیس که با اشک هایش چشمه میرنده را تر [و روان] می کند.

او گرما و آیثر را زئوس می خواند، هوا را هرای زندگی بخش، زمین را آیدونیوس و دانه و آب را نستیس و بهار میرنده.

۲۷. هیپولیتوس

... آیدونیوس [: هادس] هواست چون گرچه همه چیز را از طریق آن می بینیم، خودش تنها چیزی است که نمی بینیم ... او آب را نستیس می خواند چون گرچه علت تغذیه است، نمی تواند [به تنهایی] تغذیه شوندگان را تغذیه کند.

۲۸. ارسطو، متافیزیک

امپدکلس چهار [عنصر وضع می کند] و به سه [موردی] که هم اکنون اشاره کردیم [آب، هوا و آتش]، زمین را اضافه می کند. چون اینها همیشه می مانند و به وجود نمی آیند بلکه بیشتر یا کمتر به واحد ترکیب می شوند یا از واحد جدا می شوند.

۲۹. سیمپلیکیوس

او عناصر (στοιχεῖα) اجسام را چهار می سازد: آتش و هوا و آب و زمین؛ موجودات ابدی، که به وسیله ترکیب شدن (σύγκρισιν) و جدا شدن (διάκρισιν) در بیشی و کمی تغییر می کنند اما او عشق (Φιλία) و نفرت (Νεῖκος) را آرچه های اصلی (κυρίως ἀρχάς) می سازد که آنها [یعنی: عناصر] به وسیله شان حرکت می کنند. چون عناصر باید به طور متناوب (ἐναλλάξ) به جلو و عقب حرکت کنند، گاهی به وسیله عشق با هم جمع می شوند و زمانی دیگر به وسیله نفرت از هم جدا می شوند؛ پس بنا بر [نظر] او آرچه ها شش تا هستند. چون در یکجا قدرت فعال (ποιητικὴν δίδωσι) را به نفرت و عشق می دهد وقتی می گوید ... [۴۱. (۲۰)، ۷-۸] ... اما گاهی آنها را با آن چهار [عنصر] برابر در کنار هم قرار می دهد وقتی می گوید [۴۱. (۲۰)، ۱۷-۲۰] ...

۳۰. ارسطو، متافیزیک

او برخی از موجودات را فناپذیر و برخی دیگر را فناپذیر نمی سازد بلکه همه را فناپذیر می سازد به جز عناصر.

۳۱. هسیخیوس

(۱۰) زاده ناشده (ἀγέννητα): عناصر در امپدکلس.

۳۲. پلوتارک / آئنیوس / ارسطو (متافیزیک)

(۱۱) به تو چیز دیگری خواهم گفت: هرگز زایشی (φύσις) نیست برای همه

میرندگان، و نه هیچ پایانی برای مرگ ویران کننده

بلکه تنها مخلوط شدن (μίξις) و جدا شدن (διάλλαξις) آمیخته ها

وجود دارد؛ زایش نامی است که انسانها بدانها داده اند.

۳۳. پلوتارک

(۱۲) و وقتی این چیزها با هم مخلوط می شوند و در آیش در یک مرد

یا یک نوع از چهارپایان وحشی یا درختچه ها

یا پرندگان [جمع می شوند]، سپس آن را تولد (γενέσθαι) می گویند <

و وقتی جدا می شوند، آن را در عوض سرنوشت رقت انگیز [یعنی مرگ می خوانند]

آنها چیزها را درست نمی نامند، اما من خودم با عرف دمساژ می شوم ۵

۳۵. پلوتارک

(۱۴) ابلهان! اندیشه هایشان دور پرواز نیست

کسانی که انتظار دارند آنچه پیش تر نبوده است به وجود آید

یا آنکه چیزی کاملاً فنا و نابود شود.

۳۶. [ارسطو]، درباره ملیسوس، گزنوفانس، گرگیاس، فیلون

(۱۵) از آنچه هرگز نیست غیر ممکن است [چیزی] به وجود آید

(ἐκ τε γὰρ οὐδαμ' ἐόντος ἀμήχανόν ἐστι γενέσθαι)

و نابودشدن موجود (ἐὸν) تحقق ناپذیر و نادانستی است (ἀνήγυστον καὶ ἄπυστον)

چون آن همواره آنجا خواهد بود، جایی که زمانی نهاده شده است

۳۸. [ارسطو]، درباره ملیسوس، گزنوفانس، گرگیاس

و امیدکلس به طور مشابه می گوید حرکت چیزهایی که در طول کل زمان با هم جمع می شوند ابدی است و می گوید

وجود ندارد

(۱۷) هیچ خلأیی در کل نیست. پس از کجا چیزی [دیگر] به وجود آید؟

و هنگامی که به یک شکل در می آید به گونه ای که یکی است، می گوید

(۱۸a) نه خالی وجود دارد و نه لبریز.<sup>۱</sup>

۴۰. هیپولیتوس

نفرتِ تخریب کننده، عامل (ποιητής) و خالق (δημιουργός) همه چیزهایی است که به وجود می آیند اما عشق [عامل و خالق] باز گرفتن و تغییرشان از جهان ایجاد شدگان و بازسازی شان به واحد است. درباره آنها امپدکلس <می گوید> هر دو فناپذیر و ایجادناشده هستند بدون آنکه آغازی برای ایجادشان داشته باشند. او بدینگونه می گوید:

(۱۹) چون آنها در واقع پیش تر بودند و خواهند بود و فکر می کنم زمان پهناور هرگز از این دو خالی نخواهد بود.

ب - ۳) چرخه جهانی

ب - ۳ - ۱) چرخه

۴۱. سیمپلیکیوس، استرابورگ

(۲۰) از [قصه ای] دو گانه سخن می گویم. در یک زمان از بسیار رشد کردند تا تنها یکی باشند

در زمانی دیگر از هم جدا شدند تا از یکی بسیاری باشند

دویی زایش میرندگان است و دویی مرگ آنهاست

چون گرد آمدن همه [چیزها] هم ایجاد می کند و هم ویران می سازد

و دیگری پس از آنکه تغذیه شده است، در حالیکه چیزها جدا می شوند، می گریزد ۵

و اینها هرگز از همواره تغییر کردن باز نمی ایستند

در یک زمان همه به وسیله عشق در واحد گرد هم می آیند

و در زمان دیگر هر یک به وسیله دشمنی نفرت جدا می شوند

<پس، همانگونه که عادت دارند از بسیار به واحد درآیند>

و در عوض از واحد که جدا می شود بسیار را می سازند ۱۰

زاده می شوند و از زندگی استوار حظی نمی برند

بدون آنکه هرگز از تغییر دائمی بازایستند

رک: (۱۸b) آنتیوس

همواره در چرخه بی حرکتند

اما بیا به قصه ها گوش کن چرا که آموختن خردمندی ات را افزون می کند

(μάθη γὰρ τοι φρένας αὖξει)

۱۵ چون چنانکه پیش تر، هنگامی که حدود قصه ها را بیان می کردم، گفتم

از [قصه ای] دو گانه سخن می گویم؛ در یک زمان از بسیار رشد کردند تا تنها یکی باشد

در زمانی دیگر از هم جدا شدند تا از یکی بسیاری باشند

آتش، آب، زمین (γᾱίᾱ) و گستره رفیع هوا

نفرت ویران کننده جدا (δίχᾱ) از آنها، از همه جهات متوازن

۲۰ و عشق در (ἔν) آنها، در بالایی و پهنایی برابر

با اندیشه ات بر او خیره شو؛ منشین با چشمانی که توسط او خیره شده

[او] که گمان می شود در اعضای میرندگان درونی باشد

با او دوستانه می اندیشند و اعمال هماهنگ را محقق می کنند

او را با نام فرح (Γηθοσύνην) و آفرودیت می خوانند

۲۵ کسی که هیچ یک از مردان فناپذیر او را در میانشان در گردش ندیده است

پس تو به کلام یکپارچه و نافریننده من گوش فرا ده

چون اینها همه با هم برابر و هم سن هستند

هر یک بر قلمرو خود حاکم است و ویژگی های خود را دارد

و آنها به نوبت وقتی زمان به جلو می رود حاکم می شوند

۳۰ و هیچ چیز در کنار آنها نه به وجود می آید و نه [از وجود] باز می ایستد

چرا که اگر کاملاً نابود می شدند، دیگر هرگز نبودند

چه چیزی می توانست کل را افزایش می دهد؟ و از کجا می آید؟

به چه چیز نابود می شود وقتی هیچ چیز از اینها خالی نیست؟

اما اینها همانهایی هستند که وجود دارند، که با رفتن در یکدیگر

۳۵

در هر زمان متفاوتند و همواره مداوماً مشابه هستند

[اما تحت عشق] در یک جهان جمع می شوند

[و در عوض تحت نفرت جدا می شوند] تا از واحد بسیار باشند

[از آن همه چیزهایی که بودند، هستند] و بعدها خواهند بود

[درختان، مردان،] زنان

۴۰

چهارپایان، پرندگان، ماهیان آبی

و خدایان دیرزی محترم ...

۵۷

[اما وقتی] نفرت به مرکز [چرخی] که باید از آن می گذشت [وارد می شود]

و عشق به میانه گرداب می آید

همه این چیزها [تحت آن] با هم جمع می شوند تا [فقط] واحد [باشد] ...

۴۲. افلاطون، سوفیست

به نظر می رسد هر یک داستانی برای ما می گویند چنانکه گویی ما کودکانیم. یکی می گوید سه موجود هست، گاهی برخی از آنها به گونه ای با هم می جنگند، سپس با هم دوست می شوند و ازدواج می کنند، بچه دار می شوند و برای نوزادانشان غذا فراهم می کنند. دیگری می گوید دو موجود هست، مرطوب و خشک یا گرم و سرد که آنها را با هم ازدواج می دهد تا با هم زندگی کنند. قبیله الثایی از میان ما که از گزنوفانس و حتی قبل تر آغاز می شود قصه را به گونه ای می گوید که گویی یک موجود (ἕνος ὄντος)، در پس همه چیزهایی که موجود می خوانیم وجود دارد....

۴۳. سیمپلیکیوس

دیگران می گویند [یک و] همان [جهان] به طور متناوب به وجود می آید و نابود می شود و دوباره پس از آنکه به وجود آمد دوباره نابود می شود و این توالی ابدی است. مثلاً امپدکلس می گوید عشق و نفرت به نوبت (παρὰ μέρος) غالب می شوند؛ اولی با نابود کردن جهان نفرت و ساختن کره (Σφαῖρον) از آن، همه را در واحد با هم جمع می کند (συνάγειν) و نفرت دوباره عناصر را متمایز می کند و چنین جهانی ایجاد می کند. (τὰ πάντα εἰς ἓν)

۴۷. سیمپلیکیوس

(۲۷) آنها به نوبت همچون چرخه ای که می چرخد حاکم می شوند ...

۵ در یک زمان همه به وسیله عشق در واحد با هم جمع می شوند  
و در زمان دیگر هر یک به وسیله دشمنی نفرت جدا می شوند  
تا یکی شوند به طور کامل تحت کنترل در می آیند  
<پس، همانگونه که عادت دارند از بسیار به واحد درآیند>

۱۰ و در عوض از واحد که جدا می شود بسیار را می سازند  
زاده می شوند و از زندگی استوار حظی نمی برند  
بدون آنکه هرگز از تغییر دائمی بازایستند  
همواره در چرخه بی حرکتند.

ب - ۳ - ۲) رشد عشق

۵۱. سیمپلیکیوس

(۲۸) ... وقتی نفرت به ژرف ترین بخش گرداب می رسد

و عشق می آید تا در میانه گرداب، گردان باشد  
۵ در آنجا همه این چیزها ترکیب می شوند تا تنها یک چیز باشند  
نه ناگهان، بلکه هر یک از مکان خویش مشتاقانه به هم می پیوندند  
وقتی این چیزها گرد هم می آیند، نژادهای بی شماری از میرندگان جاری می شوند  
و بسیاری نا آمیخته می مانند که با چیزهایی که مخلوط می شوند جایگزین می شوند  
[چیزهایی] که نفرت هنوز معلق داشته بود چون هنوز [نفرت]

۱۰ به مرزهای بالای چرخه نرسیده بود  
بلکه برخی اعضایش در درون ماندند در حالی که برخی دیگر خارج شده بودند  
تا جایی که به پیش دوید، تا آنجا پیش رفت

هجوم فانی آرام عشق معصوم

و ناگهان آن چیزهایی که پیش تر عادت داشتند فناپذیر باشند، فناپذیر شدند

۱۵

و آنچه پیش تر خالص بود با تبادل راهها آمیخته شد.

۵۲. ارسطو، متافیزیک

(۲۹) هنگام با هم جمع شدن شان، نفرت به کناره ها عقب می کشید.

۵۳. ارسطو، متافیزیک

معقول نیست (οὐκ εὐλογον) پیدایش را به واسطه چیزهای جدا شده و متحرک ساختن. به این دلیل امیدکلس تحت [سلطه] عشق از آن [مرحله پیدایش] عبور می کند. چون برایش ممکن نبود که آسمانها را از چیزهای جدا شده، وقتی به واسطه عشق آنها را با هم ترکیب می کند، بسازد. چون جهان از گرد هم آمدن عناصر جداشده تشکیل می شود. پس ضروری است که از واحد و آنچه گرد هم آمده است ایجاد شود.

۵۴. ارسطو، کون و فساد

او همزمان می گوید جهان اکنون تحت نفرت همان است که پیش تر تحت عشق بوده است.

ب - ۳ - ۳ کره

۵۵. سیمپلیکیوس

(۳۰) بدینگونه آن به وسیله پوشش محکم هارمونی می ایستاد

کره ای (Σφαῖρος) گرد شده شادمانه در تنهایی می گردد.<sup>۲</sup>

۵۷. هیپولیتوس

(۳۲) نه دو بال از پشتش جوانه زده است

و نه پاها، نه زانوان چابک، نه اعضای ایجاد شده [دارد]

۵۸. پلوتارک

(۳۳) نه ثبات (στάσις) و نه نزاعی بد منظر در اعضایش [وجود دارد]

---

<sup>۲</sup> ر ک: ۵۶. (۳۱): استوبایوس

## ب - ۴) رشد نفرت

۵۹. ارسطو، متافیزیک، سیمپلیکیوس

(۳۴) پس از آنکه نفرت بزرگ در اعضایش تغذیه شد

جست تا هنگامی که زمان محقق می شود به کارش بپردازد

[زمانی] که به واسطه سوگند گسترده توالی دوطرفه تعیین شده بود.

۶۳. آنتیوس

امپدکلس [می گوید] اول آیتر جدا شد، دوم آتش، پس از آن زمین؛ [و این زمین] چون به خاطر فشار چرخش بسیار متقبض شده بود، از آن آب روان شد. از این، هوا بخار شد و آسمان از آیتر به وجود آمد. خورشید و ستارگان و اجرام آسمانی اطراف زمین از دیگر [عناصر] به وجود آمدند.

۶۴. اوسیبوس

امپدکلس ... می گوید از اولین مخلوط عناصر، هوا جدا شد وقتی که در دایره ای به اطراف متفرق می شد. پس از هوا، آتش گریخت و چون جای دیگری نداشت، به وسیله فلک اطراف هوا به بالا رفت ... خورشید در طبیعت خود آتش نیست بلکه انعکاس آتش است مثل چیزی که در آب ایجاد می شود ... هدایت کننده [بدن] نه در سر است و نه در سینه بلکه در خون است. بدین روی در هر بخشی از بدن که بیشتر متمرکز باشد، [هدایت کننده است] که بنا بر آن انسان برتر است.

## ج) جهان شناسی

۷۲. آخیلوس

امپدکلس می گوید [آسمان] یخ مانند است که از ماده یخ زده جمع شده [حاصل می شود].

۷۷. آنتیوس

امپدکلس [می گوید] دو خورشید [وجود دارد: خورشید] اصلی ... و مرئی ... به طور خلاصه، خورشید [مرئی] انعکاس آتش در اطراف زمین است و بنا بر انعکاس، در اندازه با زمین برابر است.

۸۳. آنتیوس

امپدکلس [می گوید ماه] هوای فشرده است، شبیه ابر که به وسیله آتش فشرده شده است پس مخلوط است.

۸۶. آتئیوس

امپدکلس [می گوید] فاصله ماه تا خورشید دو برابر [فاصله اش با] زمین است.

۸۹. آتئیوس

امپدکلس [می گوید] ستاره ها آتشین و از آتش هستند که هوا آنها را در خود داشت و در اولین جدایی بیرون انداخت.

۱۰۳. زتس

(۶۰) ایریس [رنگین کمان] باد یا باران شدید را از دریا می آورد.

۱۱۷. اسکندر

... امپدکلس می گوید آهن به وسیله آهن ربا جذب می شود، به واسطه انتشارهای (ἀπορροΐαις) هر دو و [اینکه] منافذ آهن ربا هم اندازه است با [انتشار] آهن ...

۱۲۳. آتئیوس

امپدکلس می گوید درختان اولین موجودات زنده ای بودند که از زمین روییدند، پیش از آنکه خورشید بگسترده و پیش از آنکه شب و روز متمایز شوند. آنها به خاطر توازن مخلوط دارای فرمول (λόγον) مذکر و مونث هستند.

۱۲۴. [ارسطو]، درباره گیاهان

امپدکلس معتقد بود گیاهان دارای هر دو جنس مذکر و مونث هستند ... امپدکلس می گوید گیاهان وقتی به وجود آمدند که جهان ناقص بود و کامل نشده بود؛ وقتی کامل شد، حیوانات به وجود آمدند.

۱۵۳. پلوتارک

(۱۰۷) از همه [چیزهایی که] به وجود آمده اند انتشارهایی (ἀπορροαί) وجود دارند.

۱۵۵. آتئیوس

امپدکلس اظهار می کند رنگ با منافذ چشم مطابق است. هم تعداد با عناصر چهار رنگ وجود دارد: سفید، سیاه، قرمز، زرد (ῶχρον).

۱۵۶. ثئوفراستوس، درباره حواس

امپدکلس همچنین درباره رنگها می گوید سفید از آتش است و سیاه از آب.

۱۵۷. پلوتارک

(۱۰۹) پس شیرین بر شیرین نگه داشته شد (μάροπτε)، تلخ به سوی تلخ تاخت،

ترش به سوی ترش رفت و گرم با گرم جفت شد.

۱۵۸. ارسطو، درباره نفس، متافیزیک؛ سکستوس؛ هیپولیتوس

(۱۱۰) با زمین زمین را نظاره می کنیم، با آب آب را

با آیتر آیتر الهی را، اما با آتش آتش خیره کننده را

با مهربانی مهربانی را، با نفرت نفرت وحشتناک را

۱۶۲. سیمپلیکیوس

(۱۱۳) اکنون هر چیز با اراده تصادف از اندیشه بهره مند است

(τῆιδε μὲν οὖν ἰότητι Τύχης πεφρόνηκεν ἅπαντα)

۱۶۳. استوبایوس

(۱۱۵) [چون قلب] در حوض هایی از خون جهنده تغذیه می شود

آنجاست که بیشتر توسط انسانها اندیشه (νόημα) خوانده می شود

چرا که برای انسان خون اطراف قلب اندیشه است.

۱۶۵. ثئوفراستوس، درباره حواس

(۱۱۷) <چون> از اینها [عناصر] همه چیزهای به هم ملحق شده ترکیب می شوند

و به وسیله اینها می اندیشند (φρονέουσι) و لذت و درد را [تجربه می کنند].

۱۶۶. ارسطو، متافیزیک

(۱۱۸) تا جایی که متفاوت می شوند، همواره

اندیشیدن چیزهای متفاوت برایشان حاضر [ممکن] بوده است.

۱۶۷. آتیوس

امپدکلس [می گوید] خواب از سرد شدن متناسب گرما در خون ایجاد می شود؛ مرگ از کامل شدن [فرایند سرد شدن].

پارمنیدس، امپدکلس و افلاطون [حس را] از همانند (ὁμοίως) می سازند ... امپدکلس می گوید حس کردن ناشی از متناسب بودن با منافذ یکدیگر است. به همین دلیل ممکن نیست [حواس] موضوعات یکدیگر را تشخیص دهند (κρίνειν) چرا که برخی منافذ گشادترند و برخی دیگر تنگ تر برای موضوع حس ...

لذت بردن از همانندها، هم بنا بر بخش ها و هم بنا بر مخلوط، ناشی می شود و درد کشیدن از متضادان ...

او درباره شناخت (φρονήσεως) و نادانی (ἀγνοίας) نیز به همین گونه سخن می گوید. شناخت (φρονεῖν) از همانندها (ὁμοίοις) حاصل می شود و نادانی (ἀγνοεῖν) از ناهمانندها (ἀνομοίοις) به گونه ای که شناخت (φρόνησιν) یا همانند و یا بسیار شبیه به حس است. با شمردن [راههایی که] به واسطه آنها هر چیز را به تنهایی می شناسیم (ὡς ἕκαστον ἐκάστωι γνωρίζομεν). او نتیجه می گیرد [۱۶۵. (۱۱۷)]. ... به همین دلیل است که بیشتر با خون می اندیشیم. چون عناصر اجزاء در آن بیشتر مخلوط است.

کسانی که [عناصری] با ترکیب برابر یا تقریباً برابر دارند و آنها از هم فاصله زیاد ندارند و نیز بسیار کم یا زیاد نیستند، هوشمندترین ها (φρονιμωτάτους) و بنابر حس دقیق ترین ها هستند و [افراد دیگر نیز] بنا بر نسبت (κατὰ λόγον) و نزدیکی شان (ἐγγυτάτω) به اینها هوشمندند و آنهايي که [در وضعیت] متضادند، کمتر از همه هوشمندند (ἀφρονεστάτους) ...

به همین جهت برخی خطیب های خوبی هستند و برخی صنعتگران [خوبی] چون مخلوط اینها در دست هایشان و مخلوط آنها در زبانهایشان است و در مورد سایر توانایی ها نیز به طور مشابه.

برخی فکر می کنند هر یک از چیزها هنگامی تجربه می کند که عامل نهایی و اصلی از طریق منافذ خاصی وارد می شود و می گویند ما بدینگونه می بینیم و می شنویم و محسوسات دیگر را حس می کنیم. به علاوه ما از طریق هوا، آب و دیگر چیزهای شفاف می بینیم زیرا آنها منافذی دارند که به خاطر کوچکی شان نادیدنی هستند اما بنا بر عنصر متراکم اند و هر چه بیشتر [از آنها] داشته باشند، شفاف ترند. برخی همچون امپدکلس نه تنها این را درباره عوامل فعال و منفعل در نظر می گیرند بلکه می گویند چیزهایی که منافذشان با یکدیگر هم اندازه (σύμμετροι) هستند با هم ترکیب می شوند.

۱۷۱. آتیوس

امپدکلس [می گوید] لذت از شبیه هایی که از شبیه ها می آیند (ὁμοίσις <ἐκ> τῶν ὁμοίων) ایجاد می شود و [این ایجاد] بنا بر چیزی [است که شیء] فاقد [آن] است [و] به سوی دوباره پر شدن [می رود] به طوری که آنچه فاقد است میلی برای همانند (ὁμοίον) دارد ...

### د) پالایشها

۱۷۶. کلمنت

(۱۲۲) دوستان! می دانم که حقیقت در داستان ها (μύθοις) یافت می شود ...

۱۷۸. هیپولیتوس

(۱۲۴) پیش از این یک پسر (κοῦρός) بوده ام و یک دختر (κόρη)،

یک درختچه، یک پرنده، و یک ماهی مسافر در دریا

او می گوید همه ارواح به [صورت] همه [انواع] موجودات زنده تغییر می کنند (μεταλλάπειν).

۱۹۳. کلمنت

(۱۳۸) مبارک باشد برای کسی که از ثروت الهی کسب کرده است

خوشا به حال کسی که باورهای مبهمی (σκοτόεσσα) درباره خدایان دارد

### ه) پذیرش

۲۱۸. افلاطون، قوانین

آنها می گویند طبیعت آتش، آب، زمین و هوا نیز تصادف (τύχηι) است اما اینها به واسطه هنر (τέχνηι) نیستند .... بدین گونه و بنا بر اینها کل آسمان و هر چیز در آن، حیوانات و همه گیاهان و همه فصول از اینها به وجود می آیند اما آنها می گویند نه از طریق عقل (νοῦν) و نه از طریق یک خدا و نه از طریق هنر (τέχνην) بلکه چنانکه گفتیم از طریق طبیعت و تصادف.

۲۱۹. ارسطو، متافیزیک

امپدکلس بیشتر [از آناکساگوراس] از علل استفاده می کند گر چه نه به اندازه کافی و نیز هیچ سازگاری (ὁμολογούμενον) در آنها یافت نمی شود. عشق دست کم در موارد بسیاری جدا می کند در حالیکه نفرت با هم جمع

می کند. چون هنگامی که کل به وسیله نفرت به عناصر تجزیه می شود، آتش در یک [جسم] واحد با هم جمع جمع می شود و هر یک از دیگر عناصر نیز [چنین می کنند]. اما در عوض وقتی به واسطه عشق در یک [جسم] واحد جمع می شوند، ضرورتاً اجزاء هر یک باید دوباره جدا می شود. در میان متقدمین امپدکلس اولین کسی بود که تقسیمی در علل مطرح کرد گر چه نه یک اصل واحد بلکه دو اصل متفاوت و متضاد. به علاوه او اولین کسی بود که می گفت [علتی] که آن را در طبقه مادی قرار می دهیم عناصر اولیه چهارگانه اند – هر چند آنها را چهار تا وضع نمی کند بلکه در عوض فقط دو تا، آتش به تنهایی ( $\kappa\alpha\theta' \alpha\upsilon\tau\omicron$ ) در برابر عناصر متضاد – خاک و هوا و آب – همچون طبیعتی واحد قرار می گیرد.

\*

درباره کتاب اصلی و سبک و ترتیب انتشار پاره ها در آن موارد ذیل میبایست مورد توجه قرار گیرند:

۱. کتاب مبنای این ترجمه کتاب زیر میباشد:

The Texts of Early Greek Philosophy: The Complete Fragments and Selected Testimonies of the Major Presocratics, Daniel W. Graham, ۲۰۱۰, Cambridge University Press

۲. تنها بخشی از پاره ها مربوط به بخشی از فیلسوفان در اینجا انتخاب و ترجمه شده اند. هرچند این انتخاب صرفاً براساس علاقه و نظر شخصی اینجانب بوده است، به نظرم مشهورترین فیلسوفان و مشهورترین پاره ها را در بر میگیرد.

۳. سبک، ترتیب و شماره گذاری پاره ها مبتنی بر سبک، ترتیب و شماره گذاری کتاب اصلی گراهام است.

۴. شماره بندی های بدون پرانتز همان شماره بندی های گراهام هستند. نام نوشته شده کنار شماره منبع آن را اعلام میکند. مثلاً: ۱. دیوگنس لائرتیوس به معنای آن است که این قطعه از دیوگنس لائرتیوس نقل شده است. هرچند گراهام در کتابش آدرس مطلب را هم آورده است، به دلیل جلوگیری از پیچیدگی بیش از حد آدرسها را در ترجمه نیاورده ام. دوستان میتوانند برای پیدا کردن آدرس به کتاب گراهام مراجعه نمایند.

۵. شماره های داخل پرانتز شماره پاره ها بر مبنای شماره های مشهور استاندارد دیلز-کرانتس (Diels-Kranz) است که خود گراهام نیز آنها را ذکر کرده است.

۶. هرچند در ترجمه ها متن یونانی را مبنا قرار داده ام اما به دلیل دانش ناقصم از زبان یونانی، هر جا که نتوانستم زبان یونانی را مبنا قرار دهم از ترجمه انگلیسی آن استفاده کردم. از آنجا که این کار به قصد انتشار انجام نشده است، قطعاً دارای اشتباهات و نواقص متعددی است و از اینکه نمیتوانم این کار را پس از رفع اشکالات منتشر کنم از همه خوانندگان پوزش میطلبم.